# تقدیم به رفیق ضیا

حسین دهقان‏پور

رفیق ضیا درسال 1331خورشیدی دریک خانواده‏ی کشاورز خرده‏مالک دیده به‌دنیا گشود. در روستایی که به‌دنیا آمده بود، سواد آموخت. درمکتب ابتدائیه اول نمره صنفش بود. استعداد درخشانش دردوره متوسطه و لیسه همان‌گونه زبان‌زد دوستان وآشنایانش باقی ماند. دوران دموکراسی تاجداراورا مانند هزاران جوان دیگربه عرصه مبارزه با نظام فرتوت مالکان وسرمایه‌داری کمپرادور کشانید.

اوسیاست را با افکار«سوسیالیزم اسلامی» آغاز کرد، اما به‌زودی متوجه شد که سوسیالیزم اسلامی برای نابودی ستم واستثمار راه‏حل بنیادی و اصولی ندارد. عمده‌ترین ضریب اقتصادی نابودی تفاوت‌ها وامتیازات میان دارا و نادارمصرف ذکات به وجه درست آن است. یعنی اگر سیاست حاکم یک‎دهم اموال ثروتمندان را درمیان فقرا ومستمندان به‌صورت عادلانه تقسیم کند، دنیا گل‏وگلزارمی‌شود. ذهن کنجکاو رفیق ضیا دریافته بود که این تئوری در اصل، به این پرسش پاسخ نمی‌دهد که چرا دارا و نادار در جامعه اصلا وجود داشته باشد که دارا ده درصد دارایی‏اش را به‌عنوان ذکات بدهد؟ اگرچند افرادی چون محمدحنیف نژاد و رضا نیک‏بین ودیگران این مطلب را درلابلای سخنانی که خواننده و شنونده را درخم‏وپیچ منطق صوری سرگردان می‌سازد، فورموله می‌کردند. اما رفیق ضیا برای درک میان‏تهی بودن آن سرگردان نشد. او از خود پرسید: آیا اسلام و ادیان دیگردر جهان مخالف برده‏گی وستم‌گری بوده و هستند؟ پاسخی را که بدست آورد «نه» بود. هیچ دینی مخالف ستم واستثمارنبوده ونیست وهردینی درخدمت استثمار وستمگری بخشی ازجامعه ازبخشی دیگربوده وهست.

رفیق ضیا، این دسته را رها کرد و به‌صف ناسیونالیست‌های هزاره پیوست. اما درآن‏جا نیزچیزی نبود که ذهن پویا و تلاش‌گراو را متقاعد سازد. چرا ستم‌گری ملی اصلا وجود دارد؟ هیچ ناسیونالیستی نمی‏تواند به این‌سوال پاسخ درست بدهد. آن‏ها در عموم واقعات گذشته را بر می‌شمارند و پرده‏های ازاستبداد واجحاف ملیت ستم‌گر را به‌نمایش می‌گذارند. چطورمی‌توان ستم‌گری ملی را از بین برد؟ ناسیونالیست‏ها می‌گویند که «حق ما را بدهند»! بسیارخوب حق شما چه هست؟ ملاهای هزاره می‌گفتند، برابری شیعه وسنی، قضاوت برمبنای «فقه جعفری» درمناطق اهل تشییع. سیداسمعیل بلخی، اسمعیل مبلغ و ... درفش‏افراز این بخش هزاره‏گرایی بودند. بخش دیگر مدعی پس‌گیری سرزمین‏های غصب شده هزاره‏ها در ارزگان بودند. بخشی هم خواستارآبادی واعمار هزاره‏جات بودند. اگربه این‌صورت، تمام خواست‌های ناسیونالیست‌های هزاره را در ردیف هم قرارمی‌دادند، به وضاحت معلوم می‌شد که همه آن‏ها دریک رژیم دموکراتیک مردمی حل می‌شود. به این‌طریق ناسیونالیزم ملیت هزاره پیش‌تر از دموکراسی و برابری همه‏جانبه ملیت‌ها چیزی بیش‌ترنداشت وبه تفاوت وامتیازات طبقاتی نمی‌رسید و آن‏را اصلا فراموش می‌کرد. این ناسیونالیزم درواقع طبقات استثمارگرهزاره را غرض نمی‌گرفت، خان‎ها وفئودال‌های ستم‌گرهزاره را ازدیده فرو می‌گذاشت و فقط شلاق خان‏ها وفئودال‌های ملیت پشتون را می‌دید و برابری مرد و زن و رفع ستم ‌مردسالاری را هیچ نمی‌شناخت.رفیق ضیا خیلی زود این صف را پشت‏پا زد و به سراغ تئوری علمی‌ای که به سوالاتش پاسخ درست بدهدبرآمد.

درسال 1358 ازجمله اولین کسانی بود که دست به سلاح برد وعلیه «رژیم کودتا» دست به‌جنگ زد. بعد از تسلیم شدن «ساما» به دولت درهرات، پروان وکاپیسا، رفیق ضیا جبهه مبارزه مسلحانه را منحل و با کادرهای سیاسی- نظامی‏اش به پاکستان عقب‏نشینی کرد.

«قیوم رهبر»با درک سطح دانش، جدیت وصداقت رفیق ضیا، اورا به اروپا فرستاد، زیرا درموجودیت او «ساما» درافغانستان مرکزی به هیچ ‌صورتی نمی‌توانست جای‏پایی داشته باشد. بهتر آن‌است که او را به اروپا بفرستد وازفرصت استفاده کرده عناصرچاپلوس، بی‌دانش و بی‌اراده «غرجستان» را به کمیته مرکزی راه داده،بقای ساما را درغرجستان تضمین کند. از جانب دیگر، منتقد بزرگ تسلیم‏طلبی ساما را به «دنبال نخودسیاه» دور از کشور بفرستد.

درهمین راستا قبلا قیوم رهبر،درراس هیئتی که شامل زنده یاد محمدهاشم زمانی، دکتورمحمدرسول رحیم وعده زیادی ازرهبران ساما بودند، به کشورهای فرانسه، آلمان،هالند و سویدن رفته بود. این سفرزمانی بود که ساما با کا.جی. بی. معاهده امضا نکرده بودند و در زنجیرهای پسته‏های دولتی در امتداد شاهراه‏ها ازخیرخانه تا کاپیسا پیهره (نگهبانی) نمی‏دادند. او اکنون رفیق ضیا را می‌فرستاد «تا آبروی از دست رفته» را مجددا بدست آورد. ازطرف دیگربا فرستادن رفیق ضیا به اروپا احتمال داشت، او دوباره به سرزمین خون و آتش برنگرددو یخن تسلیم شده‏های بی‌عار سامایی مانند حکیم پیکار( پسر کاکای قیوم رهبر)، سخی، سردار، ذکریاو... سرانجام خود قیوم رهبر از دست او رها شود.

رفیق ضیا به اروپا رفت و به‌حیث یک انقلابی جسور با رهبران جنبش انقلابی و کمونیستی اروپایی که مخالف تجاوز شوروی در افغانستان بودند، ملاقات نمود. از طرف دیگر ضیا با کمونیست‏های امریکای لاتین، ترکیه وایران نیز آشنا گردید و به بحث وگفتگو پرداخت. بحث و گفتگوهای او با کمونیست‌های این‌کشورها ذهن او را بطوربنیادی درمورد ساما، گروه انقلابی وکل جنبش چپ افغانستان تغییرداد. حال اوبه درستی می‌دید که جنبش کمونیستی افغانستان و «سازمان جوانان مترقی» تحت رهبری رفیق «اکرم یاری» درگذشته در کجا بوده است و حالا چگونه سقوط کرده و در چه چاله‏های از انحرافات بورژوایی سقوط نموده است.

رفیق ضیا که در طول زندگی‏اش با شجاعت و درایت اعتقاداتش را به مبارزه و پرسش فراخوانده و نقصکمی وکیفی آن‏ها راغربال کرده بود، اکنون مشاهده می‌کرد که تسلیم‌طلبی ساما برخلاف‍‍‍‍ ادعای قیوم رهبر یک «امراجتناب ناپذیر طبیعی» نیست، بلکه درایدئولوژی حاکم برآن ریشه دارد. تسلیم‏شده‌گان را بدلیل خیانت به وطن وهم‌کاری با اشغال‌گران و اهانت به آزادی‏خواهی وآرمان شهدای ساما مجازات باید کرد، ولی بقیه رانجات باید داد. با همین افکاربه افغانستان برگشت. برخی ازرهبران ساما که ازغرجستان می‎آمدند و زمستان گذشته به‌حیث عضوکمیته مرکزی ساما انتخاب شده بودند با تمسخر زمزمه می‌کردند: « عجب آدمی است ضیا، اروپا رفته وچهارماه درآن‌جا زندگی کرده و داوطلبانه برگشته!»

رفیق ضیا دربرگشتش از اروپا، آتش مبارزه علیه تسلیم‏طلبی را که به واسطه کمیته مرکزی جدید ساما خاموش شده بود، مجددا روشن ساخت. رهبر، مدعی بود که«دشمن برای همیشه برتری هوایی‏اش را حفظ می‌کند»، لذا با مبارزه مسلحانه نمی‌توان افغانستان را آزاد ساخت. اوهم‌چنان ادعا می‌کرد که «در جنگ نابرابرتسلیم شدن و باردیگربه‌مبارزه دست زدن امر طبیعی است». «حفظ برتری هوایی» به‌معنی برتری دادن اسلحه برانسان بود که ازبطن و متن ماتریالیسم میکانیکی منشا می‌گرفت و نشان از ضعف و عدم درک درست از مارکسیزم-لنینیزم-مائوییزماست. تز دیگر رهبر به این معنی بود که «وقتی زور آمد آدم تسلیم می‌شود و زور که برطرف شد دوباره مبارزه می‌کند»،بیش‌ترقانون بازی کودکان بود نه منطق دیالکتیک. دیالکتیک براین قانون استوار است که «فاتح»بعد از آن‌که طرف مقابل رابه زانودرآورد حداقل کاری راکه می‌کنداین‌ست که به اواجازه دوباره برخاستن ومبارزه کردن رانمی‌دهد. این فهمی قیوم رهبرازدیالکتیک بود؛ نقص این فهم از دیالکتیک زمانی اشکار می‏گردد که روال بازی کودکان به‌جای قانون «مبارزه اضداد»بنشیند.

هنوزتعفن تسلیم شدن ساما به سوسیال امپریالیسم شوروی درفضا بود که رهبریک دسته دیگراز رهبران ساما را به «پکینگ» نزد خاقان‌های جدید چینی فرستاد. اکنون معلوم می‌شد که رهبر به‌طریقی می‌تواند مقامات آی. ایس. آی. پاکستان را راضی سازد تا به یک جمع چند نفری پناهنده «ویزای سیاسی» و سفربه چین یا هرجای دیگری را که خواسته باشد، بدهد. برای پناهنده‏ای که درپاکستان به‌مشکل می‌توانست یک کارت شناسایی بدست آورد، تهیه پاسپورت، گرفتن ویزای چین وسپس ویزای دخولی به پاکستان و سرانجام درپاکستان زندگی کردن کار آسانی نبود. اگرچند آی. ایس. آی. نیز تضادهایی را در درونش حمل می‏کرد. دراین زمان تضاد حاکم جناح جنرال حمیدگل بود که حتی با «تاجک‏ها» مخالف بود چه رسد به این‌که تاجک اخوانی هم نباشد. رفیق ضیا با تجاربی که داشت می‏دانست که این‎کار بی‏نهایت پیچیده وبغرنج باید به دستوروزارت خارجه چین و تائید وزارت خارجه پاکستان و مرور کامل افراد به واسطه آی. ایس. آی. انجام شده باشد. دراواخرتابستان سال 1364رفیق ضیا با درک این‌که امکان نجات دادن اعضای سالم ومیهن‌پرست ساما، از منجلابی تسلیم‏طلبی، دیگر خیلی ضعیف می‌باشد؛ مبارزه ایدئولوژیک درداخل ساما را کاملا قطع کرد.

درماه حمل سال 1365رفیق ضیا«هسته انقلابي كمونيست‏هاي افغانستان» را تاسیس کرد. بعد از فروپاشی «سازمان جوانان مترقی» وشدت گرفتن مریضی رفیق اکرم یاری، برای اولین بار پرولتاریای یک «گردان کوچک پیشآهنگش» را درافغانستان بدست می‏آورد. این بزرگ‌ترین افتخارمبارزات خلق افغانستان به‌حساب می‌رفت. آتشی که سال‌ها در زیرخاکستر ناسیونالیزم، سنتریسم و رویزیونیزم فرورفته بود اکنون ققنوس‏وار از تنورسوزان مبارزه شعله‏ور می‌گشت. دراعلامیه هسته چنین میخوانیم:" **تسلط رويزيونيزم بر "ساما"‌گاهي اين سازمان را به دامن سوسيال امپرياليزم شوروي انداخت و زماني به رويزيونيست‏هاي چيني تسليمش كرد. مبارزات ايدئولوژيك سياسي وتشكيلاتي عناصر و گروپ‏هاي كمونيست در" ساما‌"از آن‏رونتوانست از بروز اين فاجعه‏ها جلوگيري نمايد كه اين مبارزات داراي عمق كافي و قاطعيت لازم كمونيست نبوده است**." بعد از فروپاشی سازمان جوانان مترقی، برای اولین باربود که برمبارزه قاطع کمونیستی علیه انحرافات بورژوایی تاکید می‌شد و نبود آن‌را درتاریخ مبارزات پرولتری دراین سرزمین به نقد می‌گرفت. اکنون روزنه امید برای تمام کمونیست‏های پراگنده وافراد میهن‌پرست، دموکرات ومترقی بازشده بود. به‌همین لحاظ «هسته» به‌سرعت رشد می‌کرد. جنبش انقلابی بین‏المللی که درسال 1363 تاسیس شده بود اکنون تنها «هسته» را به‌عنوان یگانه تشکل قابل قبول برای عضویت در این جنبش می‏شناخت. ارتباطهسته با جنبش بین‏المللی، کیفیت‏اش را به‌سرعت ارتقا داده و تا حد یک حزب پرولتری بالا برد.

تحت رهبری رفیق ضیا درسال1371«حزب کمونیست افغانستان» تاسیس گردید.حزب کمونیست افغانستان به سرعت انکشاف یافت وبرای اولین باردرتاریخ کمونیزم درافغانستان، زنان وبه ویژه دختران جوان به‌تعداد زیادی درجنبش، برای رهایی زنان ازستم مردسالاری متشکل گردیده وتحت قیمومیت این حزب به فعالیت دست زدند. شوروشوق انقلابی بخشی عظیمی از جوانان را در برگرفت. خروش امواج جنبش انقلابی و به‌خصوص در افغانستان مرکزی عده‏ای ازاعضای حزب را که از این منطقه می‌آمدند به هیجان درآورد. آن‏ها که هیچ زمانی یک چنین شوروشوق را درجوانان این منطقه ندیده بودند، در سال 1378به رفیق ضیا مراجعه نموده، از او خواستند که جنگ خلق را آغازکند. چنین درخواستی نه مسئولانه بود و نه می‌توانست برشالوده منطق علمی استوار باشد. روشن بود که رفیق ضیا می‌دانست جنگ چیست و مقتضی چه ضرورت‏های عاجل است و استراتیژی جنگی مستلزم چه نیازهای تدارکاتی، لوجستیکی و سرانجام استراتیژیک می‌باشد، به آن‏ها پاسخ نه و مطلقا نه داد. رفیق ضیا می‌دانست که جوانان احساساتی می‌خواهند ازاحساسات ضد طالبان توده‏ها سود ببرند و نمی‌دانند که جنگ خلق محصول رشد تضادهای خلق وضدخلق و تابع شرایط عینی و ذهنی می‌باشد. بگذارهزاران هزار نفر ضد طالب باشند،اما ما آن ضد طالب بودن را می‌خواهیم که از منافع کشور به‌دفاع برخیزد و اولین شرط آن ضد امپریالیزم و ضدارتجاع بودن است. این دسته ازحزب جدا و بعد از اشغال افغانستان به واسطه امپریالیست‌ها به‌سرکردگی امپریالیزم امریکا، به دولت پوشالی تسلیم شدند وبرخی به وزارت وریاست رسیدند و برخی دیگربه اروپا و امریکا پناه بردند. جدا شدن این دسته نشان داد که جنبش کمونیستی افغانستان دیگرمرحله طفولیتش را پشت‏سر گذرانیده وبه ‌سوی پختگی درحرکت است. ازجانب دیگر عده‏ای ازاین افراد با اخلاق ضد انقلابی‏شان، مانع ورود عده زیادی ازجوانان علاقه‌مند به‌حزب بودند. با رفتن آن‏ها از حزب کمونیست افغانستان، همه آن‏هایی‌که تا آن‏روز از حزب دور نگهداشته شده بودند، به جمع هوادران حزب پیوستند.

بعداز11 سیپتمبر 2001وتجاوز امپریالیست‏های امریکایی وانگلیسی برافغانستان، حزب کمونیست افغانستان، تحت رهبری رفیق ضیا درصدد متحد ساختن تمام نیروهای قابل اتحاد در تمام سطوح برآمد. برخی از نیروهای انقلابی به این فراخوان پاسخ مثبت دادند که درنتیجه بعد ازکنگره"وحدت"، حزب کمونیست (مائویست)افغانستان به وجود آمد.

رفیق ضیا بزرگترین مارکسیست- لنینیست- مائویست افغانستان است که از مارکسیزم- لنینیزم- مائوییزم درمقابل حملات اپورتونیست‌ها، رویزیونیست‌ها، انارشیست‌ها، شبه‏تروتیسکیست‌ها وسنتریست‏ها قاطعانه دفاع کرده است. اویکی از مهمترین تئوریسین‏های معاصرسوسیالیزم علمی به‌شمارمی‏رود. اوبود که درمبارزه با سنتزهای رویزیونیستی باب اواکیان قانون «گسست وپیوند» را درماتریالیزم دیالکتیک شرح داد ومدلل ساخت که باب اواکیان در انحراف قراردارد.(مادریک سند تئوریک به صورت علیحده این ‌موضوع را به تفصیل بحث می‏کنیم). رفیق ضیا درعرصه جهانی نیز با جدیت و به‌صورت خستگی‏ناپذیرعلیه انحرافات ایدئولوژیک وسیاسی انواع اپورتونیزم، رویزیونیزم وشبه‏ترتیسکیزم مبارزه کرده است. درسال‏های اخیر، موضع‌گیری او موضع‌گیری جنبش کمونیستی جهانی بود. او بود که برای اولین بار علیه رویزیونیزم باب اواکیان موضع گرفت. او بود که موضع‌گیری علیه باب اواکیان را مساوی به موضع‌گیری علیه تینگ سیائوپینگ، خروشف وامثال‏هم دانسته و آن‏را بخش انصراف ناپذیراساس‌نامه حزب ساخت.

حزب کمونیست(مائویست) افغانستان که امروزنماینده طبقه کارگردرافغانستان می‌باشد، محصول کار و پیکارطولانی، صادقانه، جدی وپویش‌گرانه رفیق ضیا می‌باشد. بعد از رفیق اکرم یاری هیچ‌کسی در تاریخ مبارزات پرولتاریا دراین سرزمین برابر رفیق ضیا در راه رهایی توده‏های تحت ستم کشور و اعتلای درفش سرخ پرولتاریایی زحمت نکشیده است. باآن‌که ازسال‏های 1385 به ‌بعد بینایی یک چشم‌اش را ازدست داده بود ودراوایل سال 2000 به‌دلیل مرض Sickness of Beastفقط 30% بینایی داشت، بیش‌تر از ساعت روز را مصروف کار بود. او درشتی الفبای کمپیوتررا چند برابرمی‌ساخت ودوعینک بالای هم به‌چشم می‌زد تا بتواند بخواند و بنویسد. او با آن‌هم می‌نوشت، تحقیق می‌کرد ورفقا را درفراگرفتن مارکسیزم- لنینیزم- مائوییزم کمک می‌نمود.

رفیق ضیا با آن‌که امروزدربین ما نیست ولی دردل تاریخ مبارزات طبقاتی پرولتاریا زنده و جاوید می‌باشد.بدون شک رفیق ضیا قله بلندی است، بر وادی مبارزات پهناور خلق. برماست که میراث گران‌بهای ایدئولوژیک- سیاسی رهبران مان را انکشاف بدهیم و در راهی که آن‏ها رفتند، با جرائت گام برداریم. ما به رهبران بزرگ جنبش کمونیستی افغانستان، رفیق اکرم یاری ورفیق ضیا که کشتی انقلاب پرولتاریایی را بربال امواج تاریخ این سرزمین قراردادند، افتخار می‌کنیم.

2 جنوری 2021